



گو نار میر دال

روابط استعماری و هشیاری کشورهای توسعه نیافته

ترجمه: بابک و قهرمانان

را بنفع خود خواهند دید .
واقعیت اینستکه از میان تمام آرمانهای
ترقیخواهانه ، ناسیونالیسم (ملت گرایی) سهل تر
از دیگر آرمانها در میان توده های کشورهای
توسعه نیافته جای باز می کند (۳) . این موضوع
بخصوص در مواجهه با خارجیان ثروتمند و سفید
پوست دنیای غرب کاملاً صادق است .
بنابراین ، اگر در آفریقای جنوبی ، و
آفریقای جنوب غربی و رودزیا ، در میان اکثریت
سیاه پوست نارضایتی همه جانبه و میل به سرنگون
کردن دولتهای مسلط بر آنها دیده میشود جای
تعجب نیست . اینگونه نارضایتیهای ناسیونالیستی
(ملت گرایی) اغلب متوجه سفید پوستان و بالاخص
متوجه قدرتهای بزرگ غربی هستند و خواهند

عملیات نه زیاد سری سیا و دیگر موسسات و دستگاه
های آمریکائی ، بدون شك باعث هوشیاری و آگاهی -
های سیاسی وسیعتر مردم این قاره خواهند گشت .
يك چنین نهضتی بدون شك ضد استعماری خواهد
بود و رنگ اصلاح طلبانه خواهد داشت .
همانطور که چندی قبل ، مارتین برونفر
برنر (۱) ، در مقاله ای بسیار جالب (۲) نوشت ،
اثرات سیاسی سرمایه گذارهای کلان خارجی در
يك محیط انقلابی ، ماهیتی سواى آنچه که انتظار
میرود پیدا خواهند کرد . این سرمایه ها بجای
اینکه وسیله ای برای حمایت سیاسی و اقتصادی
نظم موجود باشند ، در معرض ملی شدن و ضبط
قرار می گیرند . اگر میزان سرمایه گذارها زیاد
باشد ، حکومت های انقلابی ضبط اینگونه سرمایه ها

دخالت های غرب ، مخصوصاً وقتی که
بصورت در گیریهای نظامی در آید ، باعث ازدیاد
آگاهی ها و فعالیت های سیاسی بیشتر توده های
مردم کشورهای توسعه نیافته می گردد . جالب توجه
اینجاست که اینگونه فعالیت های جدید توده ها که
بر اثر دخالت های غرب بوجود آمده است متوجه
خود غرب است ، و مخصوصاً در دنیای جنگ سرد
کنونی ، باسانی با دنیای کمونیزم هماهنگ میشود .
موارد قابل ذکر در این باره فراوانند .
من قبلاً مورد ویتنام ، و پیش آمدهای احتمالی
اندونزی را مثال زده ام ، ولی در گیریهای مشابهی
نیز در سایر کشورهای توسعه نیافته در حال شکل
پذیری است . در آمریکای لاتین ، حضور مشهود
اقتصادی ، و گاه و بیگاه نظامی ایالات متحده ، و

قدرتهای بزرگه ، نه تنها برای اثر بخشیدن به تصمیمات سازمان ملل دست به تحریم های سیاسی و اقتصادی دولتهای حاکم بر آفریقای جنوبی و کشورهای نظیر زده اند ، بلکه با سرمایه گذاریهای بیشتر بمنظور افزودن منافع خود ، وضع و خیم موجود را نیز تقویت کرده اند . حمایت کارگران انگلیسی از اینگونه سرمایه گذاریها ، برای حفظ کار و مزایای خود ، باعث گرایش های ناسیونالیستی شدیدتر اکثریت سیاه پوست این کشورها شده است . شورش های سیاهپوستان مستعمرات پرتغال در آفریقا نیز باعث افزایش آگاهی ها و فعالیتهای سیاسی توده های این مستعمرات گشته است . حمایت تقریبا همگانی کشورهای غربی از مستعمرات داران پرتغالی توسط سرمایه گذاری ، تجارت و حتی تحویل اسلحه از طریق اتحادیه تجارت آزاد اروپا (۴) که پرتغال عضو آنست و دیگر سازمان های نظامی و تجاری که پرتغال از اعضای فعال آنهاست ، به ناسیونالیزم آفریقای ، ماهیت ضد غربی و ضد سفید پوستی شدیدتری بخشیده است . در محاصره ای که پرزیدنت کنت کاووندا ،

رئیس جمهور زامبیا و یکی از هوشیارترین رهبران آفریقای یا محله نیوزویک بعمل آورد ضمن سخنان دیگر ، موضوع زیر را نیز مطرح ساخت :

« ولی تنها کشورهای بلوک شرق هستند که به کمک جنگجویان آزادیخواه (رودزیا ، آفریقای جنوب غربی ، و گینه پرتغال ، آنگولا و موزامبیک) آمده اند ، کشورهای غرب در زمینه ارسال اسلحه هیچ موقع بیاری آنها نخواهند شناخت . حقیقت اینستکه غربیها در کشورهای ژادپرست آفریقای جنوبی سرمایه گذاریهای سنگینی کرده اند . ارزش های اخلاقی و روحانی فدای منافع مادی شده اند ، که بگمان من ، برای غرب دیری نخواهند پایید . بطور دراز مدت کشورهای غربی باید قبول کنند که رهبران کشورهای سیاه و مستعمره فعلی بالاخره از میان همین مبارزان جوان برخوانند خاست ... »

میخواهیم بگویم که بنظر من نه تنها یک انفجار نژادی ، بلکه یک انفجار ایدئولوژیکی نیز در پیش است . گمان میکنم که عاقبت الامر در جنگی که مانند ویتنام درخواهد گرفت ، قدرتهای غربی به بهانه جلوگیری از نفوذ کمونیزم دوش بدوش نژاد پرستان آفریقای جنوبی برضد سیاه پوستان بومی بجنگند . »

مقصود کاووندا اینستکه از طریق فشارهای دیپلماسی ، قدرتهای غربی طوری مسائل جنوب آفریقا را حل نمایند که « به رضایت اکثریت مردم بینجامد ، این عمل غرب ، اثری بس بزرگتر از تحویل اسلحه خواهد داشت . » ولی « لیکن جان و مال هم و سلطان زامبیائی من دارد بتوسط سلاح هاییکه توسط قدرتهای ناتو در اختیار سربازان پرتغالی قرار داده شده است از بین میرود . همگی بخوبی می دانیم که بدون این سلاحها ، پرتغالی ها کاملا عاجز میمانند ... بنظر من وضع ... مانند

اینستکه کسی را در زورق نشانند و در رودخانه زامبزی (۵) رهایش کشند که بطرف آبخار ویکتوریا برود . »

بطور خلاصه ، اینگونه شورش ها و وطن پرستان های شیبه مردم غیر سفید پوست ، باعث بسط ناسیونالیسم خشمگینی شده است که بتدریج قشر های فحیم تمام کشورهای توسعه نیافته را که اغاب غیر سفید پوستند فرا میگیرد . همانطور که قبلا هم گفته شد این گونه ناسیونالیزم بسرت به اطراف خود ریشه میدواند و توده ها را در بر میگیرد و آنها را از کرختی و ناآگاهی و خرابی خرگوشی میرهاند .

گذشته از این موضوع که در تحت بعضی شرایط ، سیاست کشورهای غربی باعث فعال شدن و آگاهی توده های کشورهای توسعه نیافته شده اند و بآنها تمایلات ضد غربی و ضد سفید پوستی و اصلاح طلبانه بخشیده اند ، این سیاستها ، در عین حال ، لاقابل ترین مرحله از تاریخ جهان ، بحصایت گروههای ممتاز حاکم بر این کشورها نیز برخاسته اند .

در نظم قدرتهای مستعمراتی جهانشمول قدیم که تا قبل از جنگ جهانی اول معمول بود ، قدرتهای استعماری خود بخود طبق مکانیسمی غیر قابل استثنا ، با گروههای ممتاز متحد میشدند . قدرت های مستعمراتی بر این گروهها ، در مورد برقرار کردن « قانون و نظم » که همان نظم موجود اقتصادی و اجتماعی باشد و بنفع هر دو طرف بود ، حمایت زیادی می کردند .

برای مستحکم کردن موقعیت خود ، قدرتهای استعماری معمولاً از تأثیرهای اقتصادی و اجتماعی مستعمره خود حمایت می کردند و حتی بر قدرت آن می افزودند . این موضوع در سیاستهای « بگذار بکنند » مستعمراتی یکی از اصول مهم بود که ما در جایی دیگر به بحث آن خواهیم پرداخت . در مواقعی که از گروههای ممتاز خیری نبود ، مستعمره جهان برای حفظ حکومت خود به حق امتیازات و گروههای ممتاز جدید پرداخته است .

هنوز هم ، باوجود از بین رفتن کولونیالیزم (مستعمره گرایی) در بین کشورهای غربی و کشورهای توسعه نیافته ، تمایلاتی که باعث آزادی شده اند ، بخصوص کشورهای آمریکای لاتین ، همان مکانیزم برقرار است .

با از بین رفتن ثبات سیاسی که استعمار بوجود آورده بود ، طبیعی است که کشورهای ثروتمند غربی بادولتهای محافظه کار کشورهای تازه استقلال یافته که در صدد حفظ موقعیت های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مرده دیک دوران استعمار برآمده بودند از دوستی دریابند .

تجارت و سودجویی کشورهای غربی نیز چنین حکم می کرد که غربیها در کشورهایی از نوع فوق سرمایه گذاری کنند . و طبیعی است که این سرمایه گذاران معامله با صاحبان قدرت و مکتب کشورهای تازه استقلال یافته را بیشتر بنفع خود دیدند تا دیگر طبقات . واضح است که چنین

معامله های در عین حال که بنفع غربی ها بود باعث تقویت گروههای ممتاز کشورهای توسعه نیافته نیز شد .

تأکید ما بر روی این مکانیزم یعنی تمایلات طبیعی و تقریبا خودکار همداستانی با گروههای ممتاز - بدین جهت است که غیرمعمول اتخاذ بعضی سیاستها بتوسط کشورهای پیشرفته برای از بین بردن تمایلات فوق ، حوادث خواه ناخواه بحصایت از طبقات ممتاز و تقویت روابط بین کشورهای غربی و این طبقات منجر خواهند شد . حتی در کشوری « نند سوئد که هیچگاه قصدی در ایجاد نابرابری در کشورهای توسعه نیافته نداشته است و سازمان های ملی این کشور فشارهای قوی مخالفی بر علیه روند فوق نیز وارد آوردند ، منافع تجاری ، این کشور را بر آن میدارد که مانند ایالات متحده عمل کند که نتیجه برای کشورهای در حال توسعه در هر حال یکبست .

انجام مکانیزم فوق با جنگ سرد ، که آغاز و پیشرفت آن با پرچیده شدن استعمار همراه بود ، شدت یافت . ایالات متحده که خود را رهبر جهان آزاد میدانست ، بخصوص در دوره دالاس - مک کارتی (۶) که سیاست های ضد کمونیستی انگیزه اصلی سیاست خارجی آمریکا شده بود ، انجام مکانیزم حمایت از گروههای ممتاز را سرلوحه سیاستهای خود قرار داد .

در این دوره ، کمکهای مالی و نظامی فقط متعلق به رژیمهای کاملاً مرتجع بود . این رژیمها اغاب به بهانه اینکه اگر کمکهای بیشتر ایالات متحده نباشد سقوط خواهند کرد هر چه توانستند از این کشور نوشیدند . نگاهی کوتاه بطرز توزیع کمکهای آمریکا ، در حال حاضر ، نشان میدهد که وضع تغییر چندانی نکرده است . بجز اینکه از جمع کل کمکها و همچنین کیفیت آنها از نقطه نظر های مختلف کاسته شده است . (در این باره در آینده مفصلاً گفتگو خواهیم داشت .)

ولی روشنفکران مترقی و رهبران سیاسی ایالات متحده در سالهای اخیر متوجه خطرانی که مکانیزم مرده رنگ دوران استعمار فراهم خواهد آورد شده اند . بعلاوه ، اینان از اثری که اینگونه کمکهای غرب در بیداری و فعالیتهای سیاسی ضد غربی و ضد سفید پوستی کشورهای توسعه نیافته و گسیل دادن آنها بسوی کمونیزم مات گرایانه ، دارد ، آگاه شده اند . شکست فاحش سیاستهای ایالات متحده در مورد ویتنام زبان مردم آمریکارا برای انتقاد بازتر کرده است .

ممکن است عده ای ، از اینگونه انتقادات برای کاهش کمک ایالات متحده به دنیای توسعه نیافته بدین دلیل که هرگونه درگیری و تعهد آمریکا عاقبت الامر به دخالت های نظامی منجر خواهد شد استفاده جویند . لیکن ، بگمان من ، نه تنها باید بر میزان کمک به این کشورها افزود ، بلکه باید مقاصد و چگونگی پرداخت کمکها را نیز عوض کرد .

موضوع مهم تر اینکه ، باید دید و تصور مردم غرب نسبت به کشورهای توسعه نیافته ، بخصوص در مورد لایه‌بندی های سیاسی و اقتصادی این کشورها ، و گرایش ها و تدابیر اصلاح این لایه‌بندی ها تغییر کالی پذیرد .
وینام ، او ، دوگلاس (۷) قاضی آمریکائی ، تقریباً پانزده سال قبل چنین اظهار داشت که ایالات متحده آمریکا بموجب موقعیتهای تاریخی یگانه‌ای که داشته و مطابق با بلند همنی های ژرفی که دارد باید بجای همداستانی با ارتجاع سیاسی جهان‌فعلی ، رهبر انقلابیون این جهان باشد . البته مقصود وینام دوگلاس از انقلاب خونریزی و کشتار نبود ، بلکه آندسته از اصلاحات اساسی را در نظر داشت که می‌توانست جایگزین خشونت های انقلابات سیاسی باشد .

ما در باره این مسائل در آینده بحث خواهیم کرد .
با تمام اثری که نفوذ عوامل خارجی بر کشورهای توسعه نیافته دارند ، مسائل مربوط به نابرابری این کشورها را باید در نیروهای داخلی دانست . همانطور که گفته شد ، در بعضی از این کشورها ، توزیع نامناسب قدرت سیاسی است که نابرابریهای فعلی را موجب شده است . در این کشورها اکثریت مردم کنش پذیر و غیر فعال باقی مانده‌اند و ادعائی که اعضای طبقه بالا و هیئت حاکمه در مورد هوا خواهی از مساوات می‌کنند بجز تظاهر بیش نیست . در واقع نه تنها از میزان نابرابری کاسته نمی‌شود ، بلکه غالباً در حال افزایش است .

اعضای طبقه بالا ، بخصوص نخبگان روشنفکر بودند که آرمانهای مساوات طلبانه غرب را گرفتند و در میان تحصیل کرده‌ها ، یعنی عملاً تمام طبقه بالا اشاعه دادند . کشورهای کمونیست نیز که همیشه در جهت بوجود آمدن مساوات فعالیت کرده بودند بر اثر آرمان فوق افزودند . این آرمانها در نهضت های آزادی قبل از استقلال نقش مهمی را بازی کردند .

هم‌اکنون نیز بعضی از رهبران این کشورها مدام از ایجاد برابری صحبت میدارند و برای تحقق آرمانهای همه گیر مساوات طلبی کوشش های بیشتری را خواستار هستند . یک گزارش رسمی دولت هندوستان چنین می‌گوید : « ثروتمندان ، و کاست بالا ، و قدرتمندان باید در مقابل شرایط زیست برادران بدبخت خود حساسیت بیشتری نشان بدهند و برای فداکاریهای لازم آماده شوند . »

بعقیده نویسنده ، آرمانها تا زمانیکه در نهادهای اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی و جسم و روح مردم ریشه نکرده‌اند حقایق مهمی محسوب نمی‌شوند . البته آرمانهای برابری خواهانه در هر حال برای ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی کشورها دارای اهمیت فراوانی هستند . آندسته از دانشمندان

اقتصاد ، که بعد و بعنوان عملی کردن مطالعات خود و رعایت اصل کنار گذاشتن احساسات در تجزیه و تحلیل های خویش ، موضوع وجدان انسانها را نادیده می‌گیرند ، غیر واقع بینانه عمل می‌کنند . بطور درازمدت ، بسط آرمانهای مساوات طلبانه ، که از عمر روشنگری بعد پا گرفتند و هنوز هم چه در غرب و چه در شرق وجود دارند و مورد توجه روشنفکران طبقه بالا هستند ، در کشورهای توسعه نیافته حتماً منشاء اثر تغییرات فراوانی خواهند بود (۸) .

ولی بطور کوتاه مدت ، آرمانها تحت تأثیر ارزشهای کوتاه مدتی قرار می‌گیرند که رفتار مستجمعی بوده های يك ملت از آنها ناشی شده‌اند و رابطه زیادی با آرمانهای کاملاً روشنفکرانه طبقه بالا ندارند . (۹) . از این رو ، برای اینکه این آرمانها اهمیت عملی خود را پیدا کنند ، فشار باید از پائین وارد شود . و این درست همان چیزی است که در کشورهای توسعه نیافته وجود ندارد .

در تاریخ مدون بشری هرگز اتمتی نیغناده است که يك گروه ممتاز بطور داوطلبانه از امتیازات خود دست بشوید و برای واقیت بخشیدن به آرمانها ، در های انحصارات خود را به روی گروه محروم بکشاید . گروه محروم باید که نسبت به خواست های خود برای برابری بیشتر آگاهی یابد و برای تحقق بخشیدن بان مبارزه کند . در این لحظه است که آرمانهای مورد بحث ولی عملی نشدند فعلی عملی و دارای اهمیت می‌گردد . من چون معتقدم که بالاخره آرمانهای برابری طلبانه فعلی جابه‌جمل خواهند پوشید ، این حقیقت را که طبقه بالا و هیئت های حاکمه اصول این آرمانها را قبول کرده‌اند طائر کمال اهمیت میدانم . *

لیکن ، چون مانند آنچه که در اغلب کشورهای های توسعه نیافته می‌گذرد ، بی‌جاه فشار از پائین عملی نشدند و لایه‌بندی های طبقاتی اجتماعی و اقتصادی زمان استعمار حفظ شده‌اند و ایجاد نابرابریها بطور فزاینده بزرگتر میشوند . از اینجاست که حتی سیستمهای انتخاب شده برای کمک به طبقه فقیر با عملی نمی‌گردند ، و یا در جهت منافع طبقه متوسط (نه زیاد فقیر) عملی می‌کنند . ما در آینده در این زمینه مثالهایی خواهیم آورد .

نکته قابل توجه اینکه ، جدا افتادن آرمانها از واقیت را صرفاً نمی‌توان بعات ریاکاری افراد دانست . اگر مردم طبقه بالا در کوشش های روزمره خود آرمانهای خویش را نادیده می‌گیرند ، لزوماً ریاکار و یا حتی کلبی صفت (۱۰) نیستند . روشنفکران نخبه کشورهای توسعه نیافته معمولاً به‌همانند کردن (۱۱) خود با مردم عادی ایسان دارند . و این کاری است که باسختی هرچه تمام در انجامش می‌کوشند .

درست است که طبقه بالا ، طبقه ممتاز است . ولی تاریخ نشان داده است ، و امروز هم می‌بینیم که این طبقه همیشه منادی فعل و انفعالات مساوات طلبانه بوده است . بعبارت دیگر ، اگر حوادث با این طبقه از در ستیز درآید ، اعضایش تسلیم حقایق خواهند شد .

حواشی

- ۱ - Martin Bronfenbrenner
- ۲ - « تمایل به ضبط اموال در توسعه اقتصادی » - از مجله توسعه اقتصادی و تغییرات اجتماعی ، آوریل ۱۹۵۵ .
- ۳ - درام آسیایی ، ضمیمه شماره ۹ .
- ۴ - European Free Trade Association, EFTA
- ۵ - رودخانه زامبزی ، در زامبیا و چند کشور دیگر آفریقائی جریان دارد و آبشار ویکتوریا در سر راه آن واقع است . مترجم .
- ۶ - Dulles-Mccarthy Era
- این دوره مشهورتر از آنست که احتیاج به توضیح داشته باشد . مترجم .
- ۷ - Justice William O. Douglas
- ۸ - از کتاب « تئوری اقتصادی و کشور - های توسعه نیافته » که در آمریکا بنام « کشور - های غنی و کشور های فقیر » منتشر شده است . فصل دوم . این کتاب توسط آقای غلامرضا سعیدی بفارسی برگردانده شده است . مترجم خواندن این کتاب را توصیه می‌نماید . مترجم .
- ۹ - عینیت در تحقیقات اجتماعی - قسمتهای ۳ تا ۵ .
- ۱۰ - Cynical
- ۱۱ - Identification